جلسه 134- 1376

**سه‌شنبه - 23/۰9/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به شبهه عبائیه به اینجا رسید که عرض کردیم ظاهرا التزام به نجاست ملاقی در این مثال خلاف فهم عرفی نیست.

مرحوم امام: تفصیل بین ملاقات با طرف معین که استصحاب نجاست ملاقا مثبت نجاست ملاقی است به خلاف غیر معین

و این‌که امام قدس سره در رسائل جلد 1 صفحه 131 فرمودند که استصحاب نجاست احد طرفی العبا اصل مثبت هست، ‌ثابت نمی‌کند ملاقات دست ما را با نجس. و فرمودند تفاوت دارد این مورد با استصحاب نجاست ملاقیٰ معین. اگر یک فرشی مستصحب النجاسة‌ باشد، ‌دست خیس به او بزنیم دست‌مان محکوم به نجاست است. ‌چون ملاقات کرده دست ما با متنجس که با استصحاب متنجس بودن او ثابت شد. اما در شبهه عبائیه ایشان فرموده است که ما لازمه استصحاب نجاست احد طرفی العبا را این می‌دانیم که بعد از ملاقات با هر دو طرف دست ما ملاقات کرده با متنجس. ‌یعنی لازمه عقلی احد طرفی العبا عبارت است از ملاقات دست ما با متنجس. این را باید ضمیمه بکنیم به این‌که دست ما با هر دو طرف ملاقات بکند تا بعد بگوییم دست ما نجس شد. صرف استصحاب نجاست احد طرفی العبا ثابت نمی‌کند ملاقات دست ما را با متنجس بلکه نیاز دارد به این‌که دست ما با هر دو طرف ملاقات کند. ‌لازمه ملاقات دست ما با هر دو طرف، ملاقات دست ما است با متنجس.

‌استاد: صرف شسته شدن یک طرف در استصحاب نجاست ملاقا خللی وارد نمیکند

و این مطلب عجیبی است از ایشان. چون لازمه این مطلب این است که اگر محل متنجس مردد بود بین دو چیز و ما احتمال طهارت آن محل را بدهیم، همین عبا، نمی‌دانیم طرف راست نجس است یا طرف چپ عبا و ما احتمال بدهیم این عبا اصلا شسته نشده، نه طرف راستش نه طرف چپش، آیا احدی تردید می‌کند که اگر دست خیس به هر دو طرف عبا بزنیم دست ما محکوم به نجاست است؟‌ شبهه عبائیه طرف راست عبا را می‌شستیم. می‌شد مردد بین فرد قصیر و فرد طویل. اما اگر احتمال بدهیم اصلا این عبا شسته نشده، یا طرف راستش نجس است یا طرف چپ، این را علم اجمالی داشتیم و بعد احتمال دادیم که عبا شسته شده و احتمال می‌دهیم عبا شسته نشده، دست خیس زدیم به هر دو طرف عبا، ‌آقا! این کجایش اصل مثبت است؟ ملاقات کرده دست ما با یک طرفی که قبلا نجس بود و استصحاب می‌گوید هنوز نجس است. این کجایش اصل مثبت است؟ چه لازمه عقلی‌ای مطرح است؟

بله، بعد از ملاقات با هر دو طرف من می‌توانم ضم الوجدان الی الاصل بکنم، ‌بگویم لاقی یدی طرفا من العبا کان نجسا سابقا بالوجدان و هو نجس فعلا بالاستصحاب. قبل از ملاقات با هر دو طرف اصل موضوعی ما شکل نمی‌گیرد. چون نمی‌توانیم بگوییم هذا الید لاقی طرف کان نجسا سابقا بالوجدان و هو نجس فعلا بالاستصحاب. بعد که ملاقات با هر دو طرف رخ داد و ضم الوجدان الی الاصل کردیم که دیگر اصل مثبت نیست؛ اثر شرعی آن نجاست دست ما است.

مطلب دیگری هم عرض کنم:

آقای سیستانی: غرابتی در سقوط اصالة الطهارة در دست بعد از ملاقات با طرف مغسول نیست

آقای سیستانی در تقریراتی که از ایشان هست فرمودند ما ملتزم می‌شویم به نجاست این دست که ملاقات کرده است با دو طرف عبا. ایشان هم می‌گوید که اسم این را شبهه عبائیه نباید گذاشت. این‌که شبهه نیست. استغراب هم نباید کرد. تا حالا اصل طهارت داشته دست ما قبل از ملاقات با آن طرف راست عبا که شسته شده بود، طرف چپ عبا شسته نشده بود، ‌دست خیس به او زدیم، ‌اصالة الطهارة در دست‌مان جاری کردیم، ‌بعد که طرف راست عبا شسته شده دست‌مان را زدیم دیگه اصالة الطهارة ندارد، ‌اصل موضوعی دارد.

بعد ایشان مثال می‌زند. می‌گویند که اگر ما دو تا اناء‌ مشتبه داشتیم، دست خیس زدیم به اناء الف، اصالة الطهارة در دست ما جاری می‌شود. حالا اگر آمدیم لباس‌مان را زدیم به اناء‌ ب، علم اجمالی شکل می‌گیرد یا دست ما نجس است یا آن لباس که ملاقی اناء دوم است. باعث می‌شود اصل طهارت در دست ما ساقط بشود. این غرابت دارد؟ چه غرابتی دارد؟ ملاقی اناء الف محکوم به طهارت بود تا مادامی که اناء‌ ب ملاقی پیدا نکند. اگر او هم ملاقی پیدا کرد یک علم اجمالی جدید شکل می‌گیرد به نجاست احد الملاقیین. و اصل طهارت در ملاقی اول هم ساقط می‌شود. این‌که غرابت ندارد. مانحن‌فیه هم همین است.

بعد ایشان فرموده استصحاب نجاسة احد طرفی العبا این استصحاب، ‌استصحاب فرد مردد نیست؛ استصحاب کلی قسم ثانی است. چرا؟ برای این‌که استصحاب فرد مردد در جایی است که عنوان تفصیلی فرد موضوع اثر شرعی باشد. در بحث ملاقی النجس نجس که این‌طور نیست. یا حتی در بحث حکم به تنجس دو طرف عبا که خصوصیت ندارد طرف راست بودن عبا یا طرف چپ بودن عبا. در موضوع تنجس به ملاقات عین نجاست، صورت نوعیه مهم است نه صورت فردیه. صورت‌های فردیه ممکن است از بین برود؛ گندم، آرد بشود؛ آرد ممکن است نان بشود. اینها صورت‌های فردیه است. اینها که مقوّم موضوع نجاست نیست. صورت نوعیه موضوع است برای نجاست ملاقی عین نجس. تا صورت نوعیه باقی است موضوع باقی است. بله، اگر چوب تبدیل بشود به ذغال، صورت نوعیه از بین می‌رود. اما در غیر این صورت موضوع باقی است. وقتی موضوع خصوصیات در آن دخالت نداشت، این‌که استصحاب فرد مردد نیست. استصحاب فرد مردد این است که خصوصیات افراد و عناوین تفصیلی افراد موضوع اثر شرعی باشد.

استاد: غرابت در حکم به نجاست بعد از ملاقات با طرف مغسول است، نه صرف سقوط اصالة الطهارة

به نظر ما این فرمایشات آقای سیستانی ناتمام است. ما در این‌که با توضیح مطلب عرف، دیگر در شبهه عبائیه از حکم به نجاست ملاقی دو طرف عبا وحشت نمی‌کند، در این مطلب ما با ایشان موافقیم. اما قیاس آن به آن مثالی که ایشان زد قیاس مع الفارق است. آقا! در جایی که دست من با اناء الف ملاقات می‌کند، ‌اصالة الطهارة در دست جاری می‌کنیم، بعد لباس‌مان را به اناء‌ ب می‌زنیم که اناء مشتبه دوم است، حکم به نجاست دست‌مان نمی‌کنیم. حکم می‌کنیم به وجوب احتیاط، ‌از باب تعارض اصول. ما نمی‌گوییم که دست‌ ما بعد از این‌که لباس را زدیم به اناء دوم نجس شد، محکوم شد به نجاست ظاهرا. نخیر. ما می‌گوییم دیگر اصالة الطهارة در دست ما جاری نیست. للعلم الاجمالی المنجز. چه ربطی دارد به بحث شبهه عبائیه؟ در شبهه عبائیه، دقت کنید! غرابتی که ادعا می‌شود، غرابت عرفیه در این است که شما قبل از این‌که دست بزنید به این طرف راست عبا که قطعا تطهیر شده است، قطعا پاک است، حکم نمی‌کردید به نجاست این دست ولی بعد از ملاقات با این طرف مغسول عبا که قطعا پاک است حکم می‌کنید به نجاست دست؛ نه حکم بکنید صرفا به وجوب اجتناب عقلا. غرابت در اینجا است.

سبب غرابت تنافی جریان اصل طهارت در ملاقی بعض اطراف شبهه، با عدم جریان اصل طهارت در ملاقی با طرف مغسول نیست

خوب دقت کنید! بعضی‌ها فکر کردند که خب آنی که عرف استغراب می‌کند این است که ما بعد از ملاقات دست‌مان با آن طرف مغسول عبا حکم به نجاست دست بکنیم و قبل از ملاقات با این طرف مغسول حکم به طهارت بکنیم. بعد می‌گویند خب از جمع بین دو تا اصل عرف استغراب می‌کند. تعارض آن وقت می‌شود بین این دو اصل که از یک طرف بگوییم ملاقی بعض اطراف شبهه محکوم به طهارت است، اصل طهارت دارد بعد بگوییم ملاقی دو طرف عبا، ‌اصل نجاست دارد. بعد می‌گویند خب استغراب می‌کند عرف، ‌تعارض رخ می‌دهد بین اصل طهارت در این دست قبل از ملاقات با آن طرف مغسول عبا و اصل مثبت نجاست او بعد از ملاقات با طرف مغسول عبا. دیگه ما نمی‌توانیم اصل طهارت را هم جاری کنیم در ملاقی بعض اطراف. چون جمع بین اصل طهارت در ملاقی بعض اطراف و اصل مثبت نجاست ملاقی طرفی العبا خلاف ارتکاز عرف شد.

این درست نیست. اصلا ما اصل طهارت هم جاری نکنیم در این دست خودمان قبل از ملاقات با این طرف مغسول، حکم به نجاست که نمی‌کنیم. قطعا حکم به نجاست نمی‌کنیم. وجهی ندارد حکم به نجاست بکنیم.

غرابت در حکم به نجاست بعد از ملاقات با طاهر است

غرابت عرفیه مدعاة این است که می‌گویند چه جور شد که بعد از دست زدن به این طرفی که یقینا پاک است، طرف مغسول، حکم بکنیم به نجاست این دست، در حالی که هیچ مطلب عوض نشده؟ دست به هر جسم طاهری می‌زدیم می‌گفتید مشکلی نیست، دست زدیم به این طرف مغسول عبا که طاهر یقینی است می‌گویید دست شما محکوم به نجاست شد چون قبلا به طرف غیر مغسول دست زده‌اید الان هم به طرف مغسول دست زده‌اید. حکم به نجاست این دست بعد از ملاقات ثانیه با طرف مغسول و عدم حکم به نجاست این دست قبل از آن، این، غرابت دارد. و لذا می‌گویند استصحاب نجاست شامل این مورد نمی‌شود. و الا ما مشکل دیگری نداریم. اصل طهارت قبل از این ملاقات جاری کردن این، مشکلی ندارد.

عرض ما این است، ما به آقای سیستانی هم این‌جور عرض می‌کنیم، غرابت در این است که شما در این دست قبل از ملاقات با طرف طاهر این عبا، حکم به نجاست نکنید بعدش حکم به نجاست بکنید، ‌این، ‌غرابت دارد.

خب این چه ربطی دارد به این مثالی که شما زدید که بعد از این‌که من دستم را زدم به اناء الف و اصل طهارت جاری شد اگر لباسم را انداختم در اناء ب، ‌اصالة الطهارة در این لباس با اصالة الطهارة در آن دست با هم تعارض می‌کنند چون علم اجمالی به نجاست احدهما پیدا می‌کنیم این حکم به نجاست نیست که. این‌که مشکل ندارد. حکم به وجوب اجتناب است عقلا بخاطر علم اجمالی.

افراد به نحو انحلال مجرای استصحاب فرد مردد نه کلی

و اما این‌که ایشان فرمود که این شبهه عبائیه استصحاب نجاست احد طرفی العبا استصحاب کلی قسم ثانی است، این مطلب، ‌مطلب درستی نیست. آقا! اگر اثر برود روی افراد، ‌این می‌شود استصحاب فرد مردد. فرق نمی‌کند اثر برود روی عنوان تفصیلی و خصوصیات فردیه افراد یا اثر برود روی افراد کلی به نحو انحلال. فرق نمی‌کند. شارع چه بگوید اذا کان زید فی الدار فتصدق و اذا کان عمرو فی الدار فتصدق و ما بدانیم دیروز یکی از اینها در خانه بود امروز یقینا زید در خانه نیست. خب این را می‌گویید استصحاب فرد مردد. یا این‌که شارع به نحو انحلال بگوید کل ما کان انسان فی الدار فتصدق لاجله که حکم انحلالی است. آن هم می‌گوید انحلال دارد به افراد، این حکم. وجود زید یک موضوع است برای وجوب تصدق. وجود عمرو یک موضوع است برای وجوب تصدق. و استصحاب بقاء احدهما فی الدار می‌شود استصحاب فرد مردد.

همان شبهه استصحاب فرد مردد که در جایی که عنوان تفصیلی افراد موضوع حکم است، ‌در جایی که عنوان کلی موضوع حکم است به نحو انحلال، خب پیش می‌آید. و بالاخره این فرق می‌کند با مواردی که صرف الوجود کلی موضوع اثر است. در مانحن‌فیه حکم، ‌انحلالی است. یعنی هر طرف عبا که ملاقات می‌کند با نجس، ‌یک موضوع است برای متنجس شده. طرف راست ملاقات کند با خون، یک موضوع است برای متنجس شدن. طرف چپ عبا ملاقات کند با خون یک موضوع است برای متنجس شدن. و هر کدام مستقلا موضوع هستند برای مانعیت فی الصلاة و برای منجسیت ملاقی. حکم به نحو انحلال است. و نمی‌توانیم بگویید آقا! این استصحاب کلی قسم ثانی است. قدر متیقن از استصحاب کلی قسم ثانی آن جایی است که اثر برود روی صرف الوجود که می‌گویند استصحاب عدم فرد طویل برای احراز انتفاء صرف الوجود اصل مثبت است، و الا اگر اثر شرعی برود روی افراد کلی به نحو انحلال این استصحاب فرد مردد است.

انحلالیت منجسیت به لحاظ جزء دوم موضوع: ملاقاة النجس

نفرمایید که ملاقات با متنجس صرف الوجودش منجس است. این‌طور نیست که دوبار ملاقات کند دست من با متنجس دو تا نجاست پیدا کند. صرف الوجود ملاقات با متنجس منجس است. پس اینجا استصحاب کفی قسم ثانی است. چون اثر شرعی رفته روی صرف الوجود ملاقات مع المتنجس.

این درست نیست. برای این‌که عرض کردیم موضوع، مرکب است: الملاقاة مع شیء و کون ذلک الشیء متنجسا. جزء‌ اول که محرز بالوجدان است. دست من که ملاقات مع الشیء کرده، ‌با دو طرف عبا ملاقات کرده بالوجدان. کون ذلک الشیء متنجسا را ما استصحاب می‌کنیم. و او انحلالی است. کون الطرف الایمن من العبا متنجسا یک موضوع است برای حکم. کون طرف الایسر من العبا متنجسا موضوع دیگری است برای حکم. هم برای حکم به تنجس هم برای آثار تنجس که عبارت است از مانعیت فی الصلاة یا منجسیت ملاقی آن.

بحوث: اختصاص شبهه عبائیه به ملاقات اول با غیر مغسول

خب نکته آخری که در این بحث مانده بود عرض کنیم و این بحث را تمام کنیم. نکته آخر را از بحوث نقل کردیم.

در بحوث گفته‌اند آقا! این استصحاب موضوعی که مثل آقای خوئی جاری کردند و گفتند ثابت می‌کند نجاست ملاقی دو طرف عبا را، در صورتی این بحث جا دارد که اول دست ما ملاقات کند با آن طرف غیر مغسول و بعد ملاقات کند با طرف مغسول. بله، اول با طرف غیر مغسول یعنی با آن طرف چپ که هنوز شسته نشده ملاقات کند بعد ملاقات کند با آن طرف مغسول که طرف راست است. اینجا ادعا می‌شود که استصحاب موضوعی جاری می‌شود و اثبات می‌کند نجاست این دست را بعد از ملاقات دوم.

اما اگر اول، ‌ساعت هشت ملاقات کند دست ما با آن طرف مغسول، ‌طرف راست که شسته شده است، ‌ساعت نه ملاقات کند با آن طرف غیر مغسول، طرف چپ که شسته نشده است، اینجا ما یک طهارت معلومه بالوجدان ساعت هشت و نیم داریم. یقینا ساعت هشت و نیم دست ما پاک است. چون قبلش ملاقات کرده ساعت هشت با طرف مغسول که یقینا پاک است. شما اصل موضوعی‌تان می‌گوید بگو این دست شما یا ساعت هشت یا ساعت نه ملاقات کرد با جامع نجس. بله، می‌تواند اثبات کند نجاست فعلیه دست شما را ولی معارضه می‌کند با استصحاب طهارت وجدانیه ساعت هشت و نیم. این استصحاب موضوعی شما که حاکم نیست بر استصحاب طهارت وجدانیه ساعت هشت و نیم. چرا؟ برای این‌که شما گفتید یا ساعت هشت یا ساعت نه ملاقات کرده دست شما با جامع نجس. خب ساعت هشت اگر ملاقات شده باشد با جامع نجس چه ربطی دارد با آن طهارت وجدانیه ساعت هشت و نیم این دست که او را بردارد؟

بله، در آن فرضی که اول ملاقات می‌کند دست شما با جانب غیر مغسول، با طرف چپ عبا، بعد با طرف راست عبا که مغسول است ملاقات می‌کند، خب شما ساعت هشت و نیم طهارت ظاهریه دارید در دست. استصحاب طهارت دارید. چون احتمال نجاست می‌دهید دیگه. شاید ساعت هشت آن طرف غیر مغسول عبا نجس بود و نجس کرد دست شما را، ‌پس طهارت ساعت هشت و نیم دست طهارت استصحابیه است. و لکن آن طهارت استصحابیه با طهارت استصحابیه‌ای که اصل حکمی است که ساعت نه است یک سرنوشت دارد. چرا؟ برای این‌که دیگه بعد از آن طهارت استصحابیه ساعت هشت و نیم که ما دیگه شک در بقاء نداریم. یعنی آن طهارت استصحابیه ساعت هشت و نیم اگر درست بود الان هم یقینا باقی است. آن طهارت استصحابیه ساعت هشت و نیم اگر درست باشد یقینا نجس نشده است این دست ما. چون ملاقات کرد ساعت نه با طرف مغسول. پس در این فرض استصحاب طهارت ساعت هشت و نیم نداریم. چون ساعت هشت و نیم اگر طهارت داشت این دست بعد از او که احتمال طرو نجاست نمی‌دهیم. چون ملاقات کرده با طرف مغسول.

و لذا استصحاب موضوعی در اینجا حاکم است اگر جاری باشد. اگر مشکل استصحاب فرد مردد نباشد اینجا ما قبول داریم که در این فرض که اول با طرف غیر مغسول ملاقات کرد ساعت هشت، ساعت نه با طرف مغسول ملاقات کرد، ‌بله، اصل موضوعی اینجا آن طهارت استصحابیه این دست را از بین می‌برد. اصل موضوعی، حاکم بر آن است. چون ما دیگه وقتی اصل موضوعی جاری کردیم، آن اصل استصحاب طهارت از ساعت هشت به بعد جاری بود. از ساعت هشت تا الان یک استصحاب طهارت داشتیم، ‌اصل حکمی. آن استصحاب طهارت ساعت هشت و نیم با ساعت نه هیچ فرقی ندارد. هر دو مصداق یک طهارتی است که حالت سابقه متیقنه‌اش قبل از ساعت هشت است. و اصل موضوعی آمد گفت دست شما ملاقات کرده با نجس. دیگه استصحاب طهارت جاری نمی‌شود. اما در آن فرض که اول ملاقات کند با طرف مغسول بعد ساعت نه ملاقات کند با طرف غیر مغسول آن طهارت وجدانیه ساعت هشت و نیم، او مستصحب البقاء است. چون شک در بقائش داریم. شاید طهارت وجدانیه ساعت هشت و نیم ساعت نه از بین رفت با ملاقات با آن طرف غیر مغسول. استصحاب بقاء طهارت وجدانیه ساعت هشت و نیم داریم. و استصحاب موضوعی هیچ حکومتی بر این استصحاب طهارت ساعت هشت و نیم ندارد. چرا؟ برای این‌که استصحاب موضوعی می‌گوید یا ساعت هشت یا ساعت نه ملاقات کرده با نجس. طهارت وجدانیه ساعت هشت و نیم، با ملاقات با نجس ساعت هشت که از بین نمی‌رود. با ملاقات با نجس ساعت هشت طهارت وجدانیه ساعت هشت و نیم از بین می‌رود؟ از بین نمی‌رود که.

[سؤال: ... جواب: علم وجدانی داریم به طهارت وجدانیه ساعت هشت و نیم. و استصحاب بقاء دارد. استصحاب موضوعی می‌گوید یا ساعت هشت ملاقات کرد با نجس یا ساعت نه. خب ملاقات با نجس ساعت هشت چه حکومتی دارد بر آن طهارت وجدانی ساعت هشت و نیم که می‌خواهیم استصحابش کنیم؟ این‌که تاریخش بعد است.

استاد: در شرع طهارت بقائیه نداریم

به نظر ما این فرمایش بحوث درست نیست. چرا؟ برای این‌که ما اگر در موضوع خطاب‌مان این بود، ‌خوب دقت کنید! کل جسم طاهر، دقت کنید! اگر موضوع خطاب شرعی این بود که کل جسم طاهرٍ لم یلاق النجس بعده فهو طاهر بقاءً، کل جسم طاهر لم یلاق النجس بعد طهارته فهو لایزال طاهرا، اگر این‌جوری بود حق با بحوث بود. ساعت هشت و نیم می‌گفتیم هذا جسم طاهر بالوجدان، در آن فرضی که اول ملاقات بکند با طرف مغسول، ‌استصحاب می‌کردیم و لم یلاق النجس بعده فهو طاهر، خوب بود. تعارض می‌کرد با آن اصل موضوعی که می‌گفت احد طرفی العبا نجس است پس ملاقی او هم نجس است. اما ما که همچون چیزی در لسان ادله نداریم. ما نداریم در ادله: کل جسم طاهر فی زمان ما لم یلاق النجس بعده فهو طاهر. ما همچون چیزی نداریم. ما اگر ثابت بشود طبیعی ملاقات با نجس در یک جسم، این می‌شود اصل موضوعی و ما در مورد این دست، ‌طبیعی ملاقات با نجس را اثبات کردیم. البته مردد است که ساعت هشت بود یا ساعت نه. و این، ‌اصل موضوعی است. اصل موضوعی مقدم است بر استصحاب طهارت که اصل حکم است. فرق نمی‌کند.

[سؤال: ... جواب: فرض این است: استصحاب جامع است. می‌دانید که لازم عقلی شد. استصحاب جامع می‌خواهیم بکنیم. استصحاب جامع گفت طبیعی ملاقات با نجس رخ داد در این دست شما. این، ‌اصل موضوعی است. یا هشت یا نه. این، ‌اصل موضوعی است. شما اگر اصل موضوعی معارض داشتید خوب بود؛ تعارض می‌کرد با این. و ما قبول داریم اگر دلیل می‌گفت کل جسم طاهر فی زمان ما لم یلاق بعده نجسا فهو طاهر، می‌گفتیم این جسم ساعت هشت و نیم کان طاهرا و لم یلاق النجس بعده بمقتضی الاستصحاب فهو طاهر فعلا. ولی همچون چیزی در لسان ادله نداریم. پس اصل موضوعی ما بلامعارض است. وقتی اصل موضوعی بلامعارض بود نوبت به اصل حکمی نمی‌رسد. چه فرق می‌کند بالاخره شما دارید استصحاب طهارت می‌کنید در این دست. حالا طهارت متیقنه شما ساعت هشت و نیم است حالت سابقه متیقنه‌اش در این فرضی که شما گفتید که اول ملاقات کرد با آن طرف مغسول یا قبل از ساعت هشت است اگر اول ملاقات کند با طرف غیر مغسول. حالت سابقه متیقنه طهارت قبل از ساعت هشت است یا ساعت هشت و نیم است که این مهم نیست. مهم این است که شما استصحاب حکمی دارید می‌کنید، استصحاب طهارت. و اصل موضوعی مقدم است بر اصل حکمی. چون اصل موضوعی می‌گوید آقا! این دست شما ملاقات کرد با یکی از این دو طرف عبا که قبلا نجس بود و استصحاب می‌گوید الان هم نجس است. این، ‌اصل موضوعی است. می‌گوید پس بعد از ملاقات دوم اثبات شد دست شما نجس است. این اصل موضوعی بر اصل حکمی استصحاب طهارت مقدم است عرفا. دیگه عرف فرق نمی‌گذارد که حالت سابقه متیقنه این استصحاب حکمی ساعت هشت و نیم باشد یا قبل از ساعت هشت باشد.

اینی که به ذهن ما می‌آید این است. و لو مطلب بحوث خالی از دقت نبود.

[سؤال: ... جواب: استصحاب موضوعی مقدم است بر استصحاب حکمی.

امثله فقهی برای کلی قسم دوم

مثال اول (آقای خوئی): استصحاب کلی قسم ثانی در لباس مشکوک بین پشم گوسفند وخوک

بحث دیگر این است: مرحوم آقای خوئی در ذیل استصحاب کلی قسم ثانی یک فرعی مطرح کرده. فرموده که اگر ما بدانیم یک لباسی الان نجس است، اما شک داریم: آیا این لباس متخذ است از موی خوک، پشم خوک که عین نجس است یا متخذ است از پشم گوسفند و لکن در آب نجس افتاده و متنجس شده، مردد است این لباس پشمی بین این‌که نجس العین باشد یا متنجس باشد، چه بکنیم؟ آقای خوئی فرموده که بعد از این‌که این لباس پشمی را شستیم، ‌استصحاب نجاست او می‌شود استصحاب کلی قسم ثانی. چون قبل از این‌که این را بشوریم یک نجاستی داشت این لباس پشمی. اگر نجاست عرضیه بود لقد ارتفعت یقینا بالغسل. اگر نجاست ذاتیه بود باقیة‌ بعد الغسل. می‌شود استصحاب کلی قسم ثانی.

استصحاب کلی قسم ثانی در صورت عدم اجتماع نجاست ذاتی وعرضی، وکلی قسم ثالث در صورت اجتماع این دو

این را من در پرانتز عرض کنم. چرا استصحاب کلی قسم ثانی گفت؟ چون ما اگر قائل می‌شدیم که نجس العین هم با ملاقات نجس آخر متنجس می‌شود، یعنی دو تا نجاست پیدا می‌شود، هم نجاست ذاتیه، هم نجاست عرضیه، ‌آن وقت استصحاب نجاست می‌شد استصحاب کلی قسم ثالث. چون نجاست ذاتیه اگر با نجاست عرضیه جمع بشود، پس این لباس پشمی با ملاقات با آن آب نجس قطعا نجاست عرضیه پیدا کرد و آن نجاست عرضیه با شستن با آب فرض کنید پاک شد. اما در اقتران این نجاست عرضیه به نجاست ذاتیه شک داریم می‌شود استصحاب کلی قسم ثالث اگر بخواهیم استصحاب جامع نجاست بکنیم.

فقدان دلیل بر ارتفاع نجاست عرضیه نجس ذاتی با غَسل

اما این عرفی نیست. لااقل دلیلی بر آن نداریم که نجاست عرضیه و نجاست ذاتیه با هم جمع می‌شوند. و بعد از شستن این نجس العین نجاست عرضیه‌اش بر طرف می‌شود. ما همچون دلیلی نداریم.

[سؤال: ... جواب: ما هم همین را می‌گوییم دیگه. ما می‌گوییم پس استصحاب کلی قسم ثالث نیست که بگویید آقا! یقینا این لباس چه نجس العین باشد چه طاهر العین باشد، نجاست عرضیه پیدا کرد با ملاقات با آب متنجس و با شستن آن، نجاست عرضیه از بین رفت، شک داریم در اقتران نجاست عرضیه به نجاست ذاتیه، ‌استصحاب جامع نجاست استصحاب کلی قسم ثالث می‌شود. این درست نیست. چرا؟‌ برای این‌که نجاست ذاتیه با نجاست عرضیه جمع نمی‌شود. و لذا یک نجاست داشته این لباس پشمی قبل از شستن. نمی‌دانیم نجاست ذاتیه داشته که با شستن از بین نرود، یا نجاست عرضیه داشته که با شستن از بین برود. می‌شود استصحاب کلی قسم ثانی.

[سؤال: ... جواب: شک در رافع است دیگه. شک داریم که غسل رافع این نجاست هست یا نیست. ... خب شک داریم اگر نمی‌شستیم نجاست عرضیه هم می‌ماند. شک در رافع است. اگر نمی‌شستیم نجاست عرضیه هم می‌ماند. نمی‌دانیم با این شستن، این نجاست از بین رفت یا نرفت، ‌استصحاب کلی قسم ثانی است.

آقای خوئی فرموده و لکن در دو صورت ما می‌توانیم اصل موضوعی جاری کنیم:

صورت اول: این‌که ما قبل از ملاقات این لباس پشمی با این آب نجس، شک می‌کردیم که آیا این لباس پشمی از پشم خوک است یا از پشم گوسفند. آن زمان، قبل از ملاقات با آب نجس، اصالة الطهارة در این لباس جاری می‌کردیم. می‌شد اصل موضوعی. کل جسم طاهر لاقی النجس یطهر بالماء. خب با اصالة الطهارة‌ای که جاری کردیم قبل از ملاقات این لباس پشمی با این آب نجس، اصل موضوعی درست کردیم برای ما یطهر بالماء.

صورت دوم این است که نه، ما قبل از ملاقات این لباس پشمی با این آب نجس، شک نکردیم در طهارت و نجاست ذاتیه آن‌که اصل طهارت جاری کنیم. ایشان فرموده الان ما دیگه اصل طهارت نمی‌توانیم جاری کنیم. چون یقین به نجاست این لباس داریم. اصل طهارت چه جور جاری کنیم؟ اما اگر استصحاب عدم ازلی را قبول کردیم، استصحاب عدم ازلی جاری می‌کنیم. می‌گوییم این لباس یک زمانی که نبود، پشم خوک نبود. کل جسم لیس بصوف الخنزیر یطهر بالماء اذا تنجس. این هم راه دوم. اما اگر کسی استصحاب عدم ازلی را قبول نداشته باشد قبل از ملاقات این لباس پشمی با این آن نجس شک در طهارت ذاتیه او نکرده باشد استصحاب کلی قسم ثانی اثبات می‌کند قبل از شستن این لباس، نجس است.

تامل بفرمایید این فرمایشات آقای خوئی ببینیم اشکالات متعدده‌ای بر آن وارد است. ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.